



محمّدعلی النجانی

پیروزی جاوید

راننده بر لب جوی یا به قول خودش جوق نشسته بود و گذر عمر را همزمان با تفهایی که داخل آن می‌انداخت نظاره می‌کرد. هر از گاهی هم داد می‌زد: «آزادی یه نفر» نگاهی به داخل ماشین انداختم. فقط پیرمردی بود که حین خواب از دهانش حباب بیرون می‌زد. به راننده گفتم «اینجا که یه نفره!» راننده با نگاهی که حاوی الفاظ بسیار رکیکی بود جواب داد «خب داش! منم گفتم یه نفر دیگه. بدو چند تا هوار بزن مشتری جور شه بریم. شاگردونگی‌ات هم محفوظه.» اهی از جنس «ای بابا! عجب گیری افتادیم» کشیدم.

بالاخره ماشین پر شد و راه افتادیم. راننده رادیو را روشن کرد. گوینده خبر گفت: «با کسب ۵ مدال طلا برای دومین سال متوالی در بین ۶۴ کشور شرکت‌کننده در المپیاد جهانی نجوم و اخترفیزیک، عنوان قهرمانی را کسب کرد.» راننده رادیو را خاموش کرد و مشت‌ی محکم بر سر فرمان ناتوان بی‌نوا کوباند و گفت: «یکپی... لا کردار! بین همش موفقیت. تو همه المپیک‌ها مدال طلا می‌گیری. بعد جوونای ما مَفشون رو نمی‌تونن بالا بکشن.»

پیرمرد که با صدای مشت راننده از خواب پریده بود فینشش را خیلی غلیظ بالا کشید و گفت: «ای آقا! آن اعلیحضرت بود که به فکر مردم بود. طوری بارشون می‌آورد که در مقابل همه سختی‌ها آماده باشن. دهکده المپیک رو هم ساخته بود برای همین روزها. نور به قبرش.» خندیدم و گفتم «اره. زور به قبرش.» پیرمرد ادامه داد «بله. زورش هم زیاد بود. این هوا.» هم‌زمان با گفتن «این هوا» دستانش را باز کرد تا «این هوا» را به صورت کاملاً علمی و علمی به ما نشان دهد که شترق خورد تو صورت راننده. راننده محکم روی ترمز زد. همگی به جلو پرت شدیم. پیرمرد هنوز داشت حرف می‌زد. راننده ماشین پشتی در حالی که دنبال آدرس شخصی که به راننده ما گواهینامه داده بود می‌گشت بوق‌زنان از کنار ما با تکان دادن دستانش به شکل ناجوری عبور کرد.

مجدد راه افتادیم. پیرمرد همچنان پیرامون المپیک‌هایی که اعلیحضرت شرکت کرده و مدال‌هایی که یک تنه، حتی در ورزش‌های تیمی کسب کرده بود می‌گفت. راننده با احتیاط اندنگی می‌کرد و به پیرمرد گفت: «حالا پدرجان خیلی لازم نیست به صورت کاملاً تصویری و با کیفیت فول‌آر‌جی قضایا رو برامون تعریف کنی. همون صوتی کفایت.» رو به پیرمرد گفتم «اولا که این المپیاده و المپیک نیست.» پیرمرد جواب داد «جوان! جدیدا شده المپیاد. قدیما المپیک بود.» با خنده گفتم «پدر جان! اینا جفتش دو تاست. در ضمن این قهرمانی رو چند تا جوون ایرانی کسب کردند.» پیرمرد تلاش کرد شیشکی ببندد؛ ولی موفق نشد. رو به راننده گفت: «می‌شه شما جای من این کار را بکنید؟» راننده با نگاهی در آینه، لبش را گزید و گفت: «جلو آجی‌مون زشته.» زن کنار پنجره گفت: «می‌خواید گوشام رو بگیرم؟» راننده سرش را به علامت نه تکان داد و گفت: «نه آجی. همچین چیز اهم و مهمی هم نیست.»

پیرمرد که همچنان در تلاش‌هایش جز خروج حجم معتناهایی تف موفقیت دیگری کسب نکرده بود گفت: «پسر جون! رو پیشونی من چیزی نوشته؟» چیزی نگفتم. راننده پیشانی پیرمرد را دید و گفت: «چیزی نوشته. فقط یه ذره چروکه.» پیرمرد گفت: «آخه اینا می‌تونن مدال بیارن؟ اونم تو المپیک، نه، چیز، المپیکاد جهانی؟!» در گوشی‌ام فیلم‌های کسب مدال‌ها با پرچم جمهوری اسلامی را نشانش دادم. پیرمرد حین تماشا دوباره صدای خروپفش بلند شد و گوشی از دستش افتاد. راننده نگاهی به پیرمرد انداخت و گفت: «عه! خوابش برد.» بعد گوشی را برداشت و همزمان با تماشای فیلم‌ها گفت: «احسنه. خوشم اومد. دیدی از اول گفتم این فقط کار جوونای ماست. اصلاً کار خودشونه.» سپس رادیو را روشن کرد و همزمان با صدای رادیو که می‌خواند «تام جاوید وطن...» زیر لب می‌گفت: «بر طبل شادانه بکوب...»



ضمیمه طنز راه راه کاری از

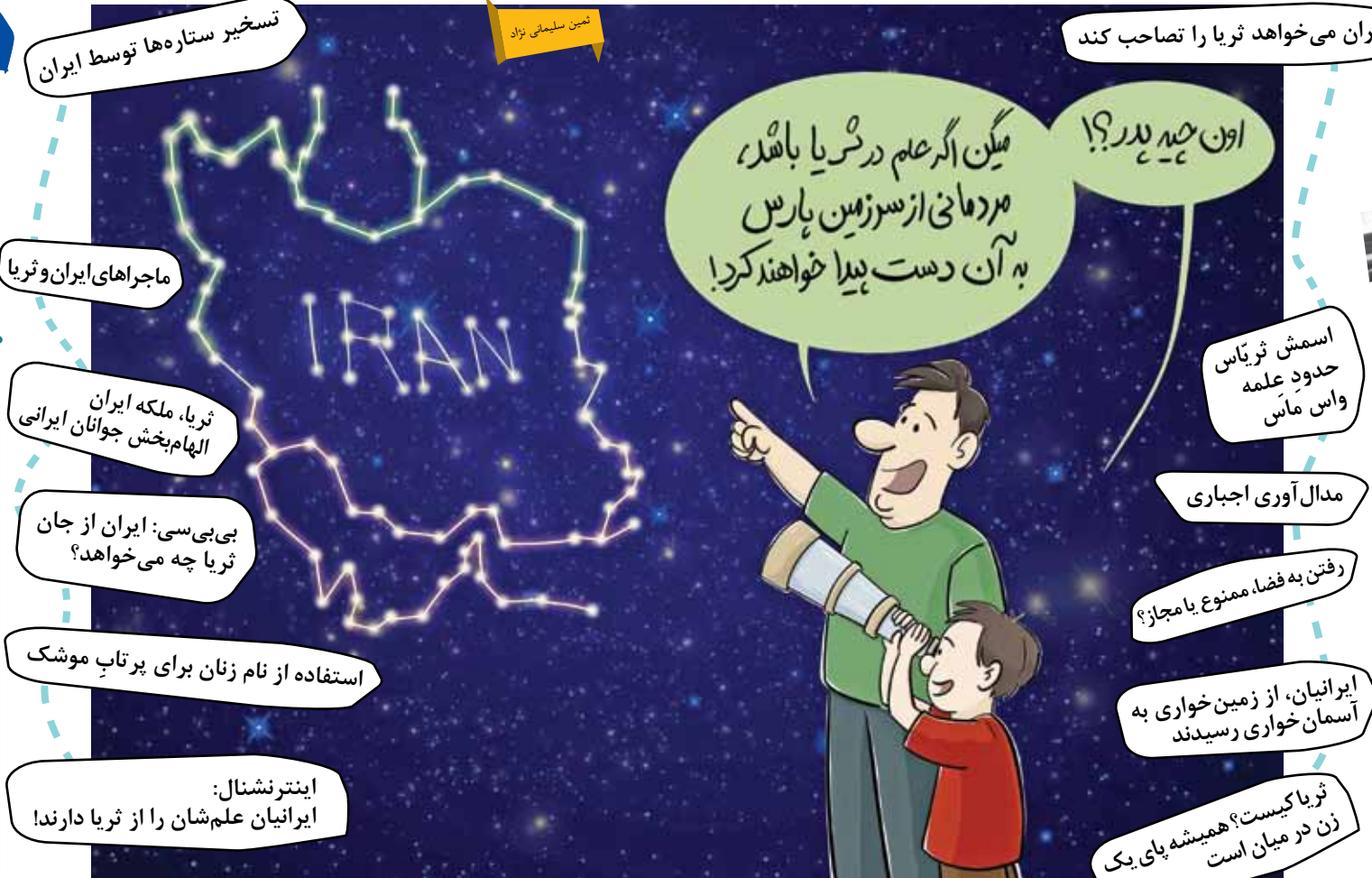
دبیر سرویس نثر: فاطمه بوجار
دبیر سرویس شعر: فریبا رئیسی
دبیر سرویس کارتون: نمین سلیمانی نژاد
صفحه‌آرا: فاطمه احمدی

را‌ه‌های ارتباطی

مجموعه رسانه‌های باشگاه طنز و کاریکاتور انقلاب اسلامی
<https://zil.in/bashgahtanz>

دانش ثریایی در دست ایران

ایران می‌خواهد ثریا را تصاحب کند



اسمش ثریاس
حدود علمه
واس ماس

مدال آوری اجباری

رفتن به فضا ممنوع یا مجاز؟

ایرانیان، از زمین‌خواری به
آسمان‌خواری رسیدند

ثریا کیست؟ همیشه پای یک
زن در میان است

ماجرای ایران و ثریا

ثریا، ملکه ایران
الهام‌بخش جوانان ایرانی

بی‌بی‌سی: ایران از جان
ثریا چه می‌خواهد؟

استفاده از نام زنان برای پرتاب موشک

اینترنشنال:
ایرانیان علم‌شان را از ثریا دارند!

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم
تا می‌روم مدام بنالی که برق! برق!

شهریار / محمد سیوریان

رفتم به طبیب و گفتم از درد نهان
گفتا که به خندقی یلا کم بچیان

ابوسعبد ابوالخیر / آمنه آل‌اسحاق

پدید آمد از هر سویی جنگ و جوش
رضاخان به دنبال سوراخ موش

فردوسی / آمنه آل‌اسحاق

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید که برق رفته، فرهاد گشته خاموش

حزین لاهیجی / علی نگانه

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان
به کارمند اداری اضافه‌کار نداد

حافظ / الهز بهرامی

ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که رازی از عرق الک‌ل درآورد

حافظ / محمد سیوریان

پاتوش شاعرا



سوده یاکاری

ورود عنصر غافلگیری

به نام روشنی‌ای که گاه هست و گاه نیست
اداره محترم برق
واحد محترم غافلگیری‌های بی‌برنامه
با سلام و احترام
اینجانب یکی از ساکنین منطقه‌ای که اخیراً به لطف آن اداره محترم، به دوران شمع و فانوس بازگشته، بدین‌وسيله مراتب تشکر خود را بابت نوآوری‌های اخیر در حوزه خاموشی‌های بی‌اطلاع و هیجان‌انگیز اعلام می‌دارم.

در روزهای گذشته، زمان‌بندی دقیق خاموشی‌ها چنان منظم بود که برخی همسایگان به اشتباه تصور کردند اداره برق به بخش حمل‌ونقل ریلی منتقل شده است، بس که قطعی‌ها سر ساعت انجام می‌شد. اما اخیراً با ورود عنصر «غافلگیری» به برنامه‌ها، هیجان زندگی به طرز غیرمنتظره‌ای افزایش یافته و ساکنین در حال تمرین زندگی در شرایط اضطراری مثل پخت غذا با نور گوشی، مطالعه با نور وجدان و شارژ روحیه به جای شارژ موبایل هستند.



فاطمه دهم‌زگی

لذا خواهشمند است اگر قرار است این سبک مدیریت‌ی ادامه یابد، لااقل جدول مسابقات خاموشی را منتشر فرمایید تا مردم بتوانند شرط‌بندی کنند که امشب برق هست یا نه و بدین‌وسيله از این فرصت اقتصادی نیز بهره‌مند شوند.

- با آرزوی روشنایی پایدار و برنامه‌ریزی قابل پیش‌بینی

ساکن منطقه بی‌برق‌ان



مرضیه فارماسعی

غم‌خوار المريض

عالی‌ست که در هر نفسی دست به تیغ است
او عاشق بیمار، چنان یار شفیق است

جان را به فدای تو کند ای تن بیمار
هم با خود تو، هم ته جیب تو رفیق است
این شل شدنش موقع پاداش چه زیباست!

چون شربت دیفن‌دل او سخت، رقیق است
مدیونی اگر فکر کنی کلیه‌ات نیست!
او سمت آپاندیس فقط رفت و دقیق است

نوبت‌دهی‌اش گرچه که در سال دو بار است
دریا که نه، در بحر مقالات، غریق است

او تکنولوژی دوست ندارد مثلاً پز
او عاشق نقدی، مدل عهد عتیق است

از تو اگر او هدیه طلب کرده به ناچار
خب چاه بدهکاری او ژرف و عمیق است!

برداشت اگر جای طحالت مرئی‌ات را
در فکر علاج تو به هر راه و طریق است

چون دکتر جراح تورم، توی تحریم
درمان چنین خبط فقط زوزه و جیغ است

نیازمندی‌ها

به دلیل کشته‌شدن کارمندان در غزه
به چند همکار جهت ابراز تأسف عمیق
نیازمندیم.
سازمان ملل

مایل به معاوضه
یک عدد پزشک
توانایی انداختن قلب ملت در پاچه

به یک تاریخ‌دان مبتلا به آلزایمر
مصلحتی جهت تعبیر فرار رضاخان به
فرار مغزها نیازمندیم.
گروه تاریخی ماله‌کش گستران غرب

مقداری کابل برق به صورت عمده
به فروش می‌رسد.
کارمند سابق اداره برق

آگهی استخدام
کارشناس نوشتن نامه تبریک به برگزیدگان
انواع المپیادها
دفتر حمایت از نخبگان

گوشی شیطون



عارفه زراعی

خفت‌گیری تراز

همه دنیا می‌دانند که پزشکی در خون ما ایرانی‌هاست. از همان زمانی که «کلداستاپ» یا دست کم «سرماخوردگی بزرگسالان» را با اولین عطسه سرماخوردگی برای خودمان تجویز کردیم و حتی قبل‌تر که این قرتی‌بازی‌ها نبود و مادربزرگمان با چای نبات درمان هرگونه مرضی را بر عهده گرفته بود؛ باید این مسئله را می‌دانستیم.

دانشمندان ایرانی با فراهم شدن بستر برای رشد و پیشرفت، جوری در پزشکی و داروسازی گوی سبقت را از مردم دنیا ربودند که امروزه ایران در تولید داروهای بیوتکنولوژی جزء ۳ کشور برتر دنیاست.

حالا ممکن است بگویید داروی بیوتکنولوژی دیگر چیست؟ باید عرض کنم داروساز در محیط آزمایشگاه، یک سلول زنده از انسان را خفت می‌کند و روی آن دستکاری‌های ژنتیکی انجام می‌دهد و بعد چاقو را می‌گذارد بیخ خر سلول که یالا داروی مدنظر ما را بساز و در واکنشی عجیب و جالب، می‌سازد!

چون سلول اولیه از بدن خود انسان بوده، پس بدن انسان آن را موجود ناشناخته تلقی نکرده و حساسیت یا واکنش نامناسبی مثل تولید پادتن نشان نمی‌دهد و انسان خوب می‌شود.

اصلاً آدم از این حجم توانمندی دانشمند ایرانی کرک و پرش می‌ریزد! به این کار می‌گویند خفت‌گیری تراز یا همان تولید داروهای بیوتکنولوژی.



فریبا رئیسی

خیار چنبر

این یارو خاک به سر کیه؟

پهلویه پهلویه

میره دودور ددر کیه؟

پهلویه پهلویه

اون که نخود مغز و چله

تو علم شاهی جاهله

مورچه کله‌خر کیه؟

پهلویه پهلویه

شده با ایل و طایفه

فاقد مهر و عاطفه

عشق و داده هدر کیه؟

پهلویه پهلویه

اون که به ریشه می‌زنه

به برگ و شاخه و تنه

عینون تبر کیه؟

پهلویه پهلویه

یه جورایی مثل کنه

دنبال شیر مینه

می‌خوره هی شکر کیه؟

پهلویه پهلویه

حرف و حدیث آبکیش

با تحلیلی کجکیش

نداره هیچ اثر کیه؟

پهلویه پهلویه

میره برا کاسه‌لیسی

با زبون انگلیسی

پیش ننه قمر کیه؟

پهلویه پهلویه

با خبر از دشمنیه

تو فاز چونه زنیه

میره به سمت شر کیه؟

پهلویه پهلویه

گیر خیار چنبره

دنبال برگ شیدره

پیگیر بی‌ثمر کیه؟

پهلویه پهلویه

یه اسکی که بی‌رگه

همدم کودکیش سگه

رفیق معتبر کیه؟

پهلویه پهلویه



را
کاریکاتور: مجریه معیاریان

تذکره‌المقامات

جمعی به قصد شکایت به دیدار وزیر نیرو رفتند. هنوز مزید سلامی بر زبان نرانده بودند که ناگاه، چراغ خاموش گشت و مجلس در ظلمات فرو رفت.

رندی به طریقت کنایت باو گفت: «ما را از روی شما خجلت است که در طی دوره وزارت نه فقط برق را به ساعتی معین می‌بری، بلکه به این بسنده نکرده آب را نیز از یاد نبری تا برق در این وادی فحش‌خوری تنها نماند.» پس وزیر نیرو با فخری آمیخته به ناز لب به سخن گشود: «حاشا و کلاً که این هنر را خلقتی دیگر توانند؟! باری که این چیزی نبود، اگر بخوام همزمان آنتن را نیز طوری از کار می‌اندازم که گویی هرگز نبوده است.»
حاضران چون این بشنیدند، جملگی حیرت کرده و گریبان چاک داده به بیابان گریختند.